

می‌پردازد آزادانه عمل می‌کند. وی موقعیتی را که در آن است می‌سنجد و به مقتضای گزینش خود کار می‌کند. <۱۰> اصولاً تمام کارهای انسان در یک جامعه مدنی که به ملاحظه قانون انجام می‌شود اعمال آزادانه است اگرچه منشأ آن تصمیمات ترس از مجازات و زندان است.

هابز در گام سوم از همخوانی آزادی و ضرورت سخن می‌گوید: همان‌طور که آب آزادانه ولی ضرورتاً از بالا به پستی جریان می‌یابد اعمال ارادی آدمی زاد هم آزادانه ولی به حکم ضرورت انجام می‌گیرد و هرکس در روابط این اعمال با علل و اسباب آنها دقیق شود این ضرورت را درمی‌یابد. هابز در اینجا به مسئله جبر و اختیار هم اشاره دارد که مقصود او را از همخوانی ضرورت و آزادی روشن می‌گرداند: انسان‌ها کارهایی می‌کنند که مورد رضای خداوند نیست، در عین حال می‌دانیم که میل و هوس و خواست انسان در قبضه قدرت خداوند است و هیچ حرکتی برخلاف اراده خداوند نمی‌تواند از او سر بزند.

هابز دنباله بحث خود را بدین گونه می‌گیرد که انسان‌ها برای حفظ صلح و صیانت نفس دست به ایجاد جامعه مدنی و دولت می‌زنند و این تمهیدی ساخته و پرداخته خود انسان‌هاست. در این جامعه زنجیرهایی هم تعبیه کرده‌اند که همان قوانین مدنی است و این قوانین رشته ارتباط آدم‌ها با یکدیگر است و نیز رشته‌ای است که دهان فرمانروا را به گوش فرمان‌برداران پیوند می‌دهد. اما چون عملاً ممکن نیست که برای تمام روابط آدمی‌زادگان قانون وضع کرد لاجرم در موارد زیادی خلأ قانونی پیدا می‌شود که مردم در آن موارد آزادی عمل دارند. این که مردم این قدر از آزادی حرف می‌زنند و آن را تجلیل می‌کنند مقصود آزادی در موارد خلأ قانونی است و نه آزادی از قید قانون. قلمرو آزادی عبارت است از مسائلی جزئی مانند این که انسان چه بخورد و کجا منزل کند و چه بخرد و چه بفروشد و فرزندان خود را چگونه بار آورد. ولی این آزادی‌های فردی نمی‌تواند آن قدرت حاکمه مطلق را که اختیار مرگ و زندگی افراد را دارد محدود سازد و هیچ عملی که

از آن قدرت حاکم سر می زند نمی تواند موصوف به تجاوز یا بی عدالتی گردد. ممکن است در یک جامعه مدنی فردی بی گناه محکوم به مرگ شود اما همین طور که او بی گناه است قدرت حاکمه هم که او را محکوم کرده است از گناه و خطا مبرا است. داوود پیغمبر اوریا را بی گناه به قتل رسانید اما داوود مسؤولیتی در قبال اوریا پیدا نکرد اگر چه وی در برابر خداوند مسؤول بود. از همین رو داوود وقتی توبه می کند از اوریا آمرزش نمی طلبد بلکه توبه و انابه به خداوند می برد و بخشایش و مغفرت او را خواستار می شود. <۱۱>

هابز آنگاه می گوید آزادی که نویسندگان و حکما از آن دم می زنند آزادی فردی نیست بلکه آزادی دولت است و این همان آزادی تام و تمام و بی قید و شرطی است که اگر دولت نبود و قوانین مدنی نبود همه افراد آن را داشتند. اما آن آزادی ملازمه با جنگ و ستیز مدام دارد. شعار ظاهر فریب آزادی مایه بدفهمی ها شده است. اگر می گوئیم آتنی ها و رومی ها آزاد بودند نه به این معنی است که فرد آتنی یا رومی آزاد بود و می توانست با دولت خود مخالفت کند بلکه به این معنی است که دولت آن ها آزاد بود و اختیار داشت که با هر دولت دیگری به مخالفت برخیزد و در مقابل آن مقاومت به خرج دهد. <۱۲>

دولتی که تقریر فلسفی آن را در نوشته هابز می یابیم دولت قداست زدایی شده است. به این معنی که قدرت و حاکمیت خود را از آسمان نیاورده بلکه فرض این است که آن دولت خود در نتیجه یک قرارداد اجتماعی به وجود آمده است. دولت قدرتی را که دارد از مردم گرفته و با رضایت خود مردم بر آن ها تسلط یافته است. قرارداد اجتماعی مورد نظر هابز در نهایت مثل یک قرارداد وکالت مطلق و بلاعزل می ماند که هیچ محدودیتی در اختیارات وکیل ملحوظ نشده و موکل حق عزل کردن وکیل را از خود سلب کرده باشد. اگر محدودیتی برای اختیارات دولت متصور است نه از بیرون بلکه از خود دولت است. محدودیت دولت در آنجاهاست که زورش نمی رسد و

قادر به تحمیل اراده خود نمی‌شود، نه آن که چیزی چون حقوق طبیعی از ورای دولت یا از بالا سر آن چنین محدودیتی را اعمال می‌کند. اما در هر حال دولت از دیدگاه هابز تاسیسی است که منبع خیر و برکت است زیرا که مردم را از شریکدیگر در امان می‌دارد و جلوی هرج و مرج را می‌گیرد و حمایت ضعیفان را عهده‌دار می‌شود. این دولت با اختیارات بی‌قید و شرط خود به مثابه پدر در یک نظام سنتی پدرسالارانه است که بر خانواده خویش ولایت مطلق دارد و آن‌ها ملزم به فرمان‌بری از او هستند. اگر پدری ناشکیبا و بدخو و کم‌حوصله است و در برابر فرزندان خود به ضرب و شتم و چوب و چماق متوسل می‌شود و درشتی و سنگ‌دلی نشان می‌دهد کودکان را نشاید که در برابر پدر سر به عصیان بردارند و نافرمانی پیشه کنند بلکه باید به زبان نیازمندی و التماس بکوشند تا او را بر سر لطف و شفقت آورند. پدر نامهربان را می‌توان دعا کرد تا مهربان گردد اما در برابر وی جز خدمت و منت‌پذیری و سپاس‌گزاری کاری نمی‌توان کرد.

### لاک و قرائتی دیگر از قرارداد اجتماعی

از کتاب لویاتان هابز تا رساله‌های لاک درباره دولت زمان چندان نیابید. (رساله‌های لاک در سال ۱۶۸۹م انتشار یافت.) لاک و هابز هر دو اندیشه‌های خود را بر قرارداد اجتماعی مبتنی می‌سازند ولی دو قرائت کاملاً متفاوت از آن دارند. در حالی که قرارداد اجتماعی هابز به یک وکالت مطلق و بلاعزل به سود دولت می‌انجامد، قرارداد اجتماعی لاک به وکالتی محدود نظر دارد که موکل حق تعیین حدود و ثغور اختیارات وکیل را برای خود حفظ کرده است و از او می‌خواهد تا حساب کار خود را به موکل پس بدهد. لاک در نقطه دیگری نیز از هابز فاصله می‌گیرد: اگر هابز حاکمیت را غیر قابل تجزیه می‌داند لاک از یک پارچگی قدرت می‌هراسد و چشم به تجزیه قوا دارد. <۱۳> منتسکیو که بعد از لاک می‌آید اگرچه با نظریه قرارداد اجتماعی آشنایی نشان نمی‌دهد، و در نوشته‌های خود هم نامی از لاک

نمی‌برد، اندیشه تفکیک قوا را پی می‌گیرد. از دیدگاه هابز، انسان مدنی بالطبع نیست. مدنیت و همزیستی جزو طبیعت انسان نیست بلکه طبیعت وی مقتضی تنازع و جنگ مدام است. همزیستی میان انسان‌ها عرضی است نه ذاتی. انسان‌ها برحسب وضع طبیعی با هم توافق نمی‌کنند بلکه برای فرار از وضع طبیعی است که توافق صورت می‌گیرد. پس زندگی اجتماعی انسان‌ها و تفاهم و وفاقی که از خود نشان می‌دهند رویه‌ای بیش نیست و لایه اصلی یعنی سرشتِ مخاصمت جوی ستیزه دوست‌بشری در آن زیر قرار دارد. به تعبیری دیگر باید گفت که سایه مهیب وضع طبیعی مدام ما را دنبال می‌کند و ما از هول و هراس آن است که همواره خود را نیازمند توافق و تفاهم با یکدیگر می‌یابیم.

لاک نه با بدبینی هابز نسبت به فطرت آدمی زاد هم‌نوایی می‌نماید و نه با اعتماد و اطمینانی که او از نهاد دولت می‌جوید موافقت دارد. به نظر او درست نیست که بگوییم آدمیان گرگ یکدیگرند و اگر شمشیر بالای سرشان نباشد همدیگر را می‌درند. وی در بند ۱۹ از فصل سوم رساله دوم خود آشکارا می‌گوید که وضع طبیعی پیش از قرارداد اجتماعی را نباید با «حالت جنگ» یکسان دانست. او وضع طبیعی آدمی زاد را با «صلح و صفا و خیرخواهی و تعاون» سازگار می‌بیند. اگر مردم خواسته‌اند آن وضع را فروگذارند و به تأسیس «جامعه مدنی» رضایت داده‌اند به این دلیل است که دنبال مزایای بیش‌تری بوده‌اند و آن مزایا با قبول حکومت اکثریت حاصل می‌شود <۱۴> و نه در امضای پیمان «انقیاد» و گردن نهادن به طوق فرمان‌بری از یک حکومت مطلقه.

و از همین جاست که لاک نقش دولت را از نقش کلیسا جدا می‌داند و می‌گوید دولت نهادی است که از سوی مردم و تنها به منظور پیش‌برد مقاصد مدنی پدید آمده است و نمی‌تواند رهبری معنوی مردم را عهده‌دار شود. دولت باید به تمشیت امور این دنیا بسنده کند و کار زمین را از کار آسمان

جدا بگیرد. او هم به کاتولیک‌های متعصب که اختلاط دینت و سیاست را تبلیغ می‌کنند و هم به مخالفان دین و منکرین خدا که خواهان مبارزه دولت با دینت هستند می‌تازد.

با این که هیوم در رساله کوچکی به اصل اندیشه قرارداد اجتماعی حمله برد، < ۱۵ > نفوذ لاک در جهان اندیشه‌های سیاسی معاصر همچنان بی‌رقیب ماند. آموزه‌های او نخستین بار در اعلامیه استقلال آمریکا مورخ ۱۷۷۶ م و اصلاحیه‌های آن مورخ ۱۷۹۱ م به ثمر نشست. ما به جای خود از مقدمه این اعلامیه یاد کرده‌ایم که در آن برابری و حق حیات و آزادی و حق خوشبخت زیستن از حقوق مسلم و سلب‌نشدنی انسان‌ها به شمار آمده و نیز حق مردم برای کنارگذاشتن دولتی که از آن رضایت نداشته باشند مورد تأکید قرار گرفته است. ماجرای انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهر وند سال ۱۷۸۹ م و رساله‌های حقوق بشر تام‌پین را نیز که اولی آن در سال ۱۷۹۱ م و دومی در سال ۱۷۹۲ م انتشار یافت به جای خود در فصل چهارم این نوشته آورده‌ایم. همچنین در دو فصل ششم و هفتم از مسائلی که در پی جنگ جهانی دوم پیش آمد و از مباحثاتی که در باب قانون خوب و قانون بد و چگونگی تقیّد مردم به قوانین و حق سرکشی مردم از قوانین ناعادلانه مطرح شد سخن گفتیم و اینک می‌کوشیم تا ارتباط آن مسائل را با مسئله حقوق بشر که موضوع بحث این فصل است روشن گردانیم.

### آزادی عمل دولت‌ها در امور داخلی

از آن روز که ژان بودن حاکمیت را در فصل هشتم از کتاب اول خود «قدرت مطلق و دایمی یک کشور» < ۱۶ > خواند، آزادی عمل دولت‌ها در امور داخلی خود جزو مسلمات حقوقی به شمار می‌آمد، و تعهدات بین‌المللی از قبول داوطلبانه و آزادانه دولت‌ها نشأت می‌گرفت. حقوق بین‌المللی در داخل همین چارچوب نضج پیدا کرد. هیچ مقام فراملی در عرصه جهانی وجود

نداشت که بتواند برای اعضای جامعه بین‌المللی قانون‌گذاری کند. از نظر حقوق بین‌الملل تنها شرط مشروعیت عمل دولت در داخل مرزهای خود آن بود که اقدامات او با حقوق و منافع دولت‌های دیگر منافات و تعارض نداشته باشد.

بدین‌گونه یک دولت حاکم دورشته روابط مجزا و جدا از هم داشت: روابطی با اتباع خود و روابطی با دولت‌های دیگر. روابط نوع اول یک سره تابع قانون ملی بود که از خود دولت نشأت می‌گرفت. این که یک دولت حاکم با اتباع خود چه معامله‌ای دارد و چگونه رفتار می‌کند ربطی به هیچ‌کس دیگر نداشت و خارج از قلمرو حقوق بین‌الملل شمرده می‌شد. اما در مورد اتباع خارجی چنین نبود. هر دولتی انتظار داشت که دولت‌های دیگر اتباع او را در خارج محترم بدانند و متقابلاً نیز خود را موظف به احترام به اتباع دیگران می‌دانست.

بنابراین فرد مستقلاً موقعیتی در حقوق بین‌الملل نداشت. اگرچه امنیت و مصونیت اتباع بیگانه و حمایت از جان و مال و آزادی آن‌ها از اصول شناخته شده حقوق بین‌الملل بود ولی اتباع هر یک از دولت‌ها در اختیار خود آن دولت بودند، و حقوق بین‌الملل هم خود را به مداخله درباره آن‌ها مجاز نمی‌دانست. مثلاً مصادره اموال یک خارجی مستلزم پرداخت غرامت بود و در صورت عدم پرداخت دولت متبوع آن خارجی می‌توانست مداخله کند. البته این مداخله شرایطی داشت و این‌گونه نبود که دولت بتواند بلافاصله در میدان آید و قائم مقام تبعه خود گردد ولی به هر حال فرد در زیر چتر حمایت دولت متبوع خود بود و موازین حقوق بین‌الملل در آن باره حاکمیت داشت. اما در موردی که به معامله دولت با اتباع خود مربوط می‌شد حقوق بین‌الملل از این که حقی برای فرد در برابر دولت متبوع او — یا در برابر هر دولت دیگری — قائل شود سرباز می‌زد. و چنین بود که رژیم نازی در سال‌هایی که زمام کار را در دست داشت در اعمال خشونت با میلیون‌ها نفر از اتباع خود محابا نمی‌نمود زیرا که حقوق بین‌الملل راه

به دخالت از خارج نمی‌داد و قوانین داخلی آلمان عمل دولت را تجویز می‌کرد. این قوانین به وسیلهٔ مجلس قانون‌گذاری که نمایندگان آن را مردم مطابق مقررات جاری انتخاب می‌کردند تصویب می‌شد. پس هرگونه انتقاد در خارج از آلمان از وضع داخلی آن کشور برخلاف اصل حاکمیت یک دولت مستقل به شمار می‌آمد و با مشرب اثبات‌گرایانه (پوزیتیویسم) که بازارش رواج داشت ناسازگار می‌نمود. آنچه در آلمان می‌گذشت، با شدت و ضعفی کمتر و یا بیش‌تر، در برخی دیگر از کشورهای جهان و به ویژه در کشور شوروی نیز قابل معاینه بود. < ۱۷ >

تجربهٔ بسیار تلخ جنگ جهانی دوم این اندیشه را به ارمغان آورد که باید چاره‌ای اندیشید تا زمینهٔ تکرار و تجدید آن خشونت‌ها در آینده از میان برود. منشور آتلانتیک مورخ ۱۴ اوت سال ۱۹۴۱ م که در بجنوبهٔ جنگ از سوی متفقین صادر شد در اصل ششم‌رهای انسان‌ها از «ترس و فقر» را نوید می‌داد و اعلامیه‌های دیگر متفقین بر حمایت از زندگی، آزادی، استقلال و حفظ حقوق انسانی و عدالت و برابری تأکید می‌گذاشت. این اعلامیه‌ها زمینه‌ساز و پیش‌درآمد تأسیس سازمان ملل متحد و سازمان‌های دیگر بین‌المللی چون شورای اروپا و سازمان دولت‌های امریکایی و غیره شد که پس از پایان جنگ به عرصهٔ وجود درآمدند.

منشور ملل متحد مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ م (که در شهریورماه ۱۳۲۴ هجری خورشیدی به تصویب مجلس ایران رسید) در مادهٔ ۵۶ کلیهٔ اعضا را متعهد می‌کرد که منفرداً و مشترکاً در اجرای هدف‌هایی که در مادهٔ ۵۵ مقرر گردیده است بکوشند و مادهٔ ۵۵ شامل تعهداتی مثل احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه — بدون هیچ‌گونه تبعیض از حیث نژاد و جنسیت و زبان و مذهب — بود.

و سرانجام اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر<sup>۱</sup> در سال ۱۹۴۸ م شامل یک مقدمه

<sup>۱</sup> *Universal Declaration of Human Rights*

و ۳۰ ماده انتشار یافت. حقوق و آزادی‌هایی که در این اعلامیه به رسمیت شناخته شده بود با اندکی تغییرات در دو سند جداگانه به عنوان میثاق حقوق مدنی و سیاسی<sup>۱</sup> مشتمل بر ۵۳ ماده و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی<sup>۲</sup> مشتمل بر ۳۱ ماده تکرار شد. این میثاق‌ها در ۱۹۵۴ م تهیه شدند لیکن اجرای آن‌ها تا ۱۹۷۶ م به تأخیر افتاد. <۱۸>

اعلامیه جهانی حقوق بشر مشتمل بر ارزش‌هایی بود مانند حق حیات، حق برخورداری از آزادی و امنیت فردی، شناسایی هر فرد به عنوان یک انسان در برابر قانون، تأکید بر ضرورت آزادی از بردگی و منع کار اجباری و شکنجه یا برخورد‌های خشن و غیرانسانی و اهانت آمیز، تأکید بر برابری انسان‌ها و حمایت یک‌سان قانون از فرد، تأکید بر ضرورت آزادی افراد از توقیف خودسرانه و بازداشت یا تبعید، تضمین امنیت قضایی متهمین به جرایم و حق دفاع آنان در یک محاکمه عادلانه، تأکید بر اصل برائت و منحصر بودن مجازات به آنچه که در قانون مقرر گردیده و لزوم اجتناب از عطف قانون به ماسبق، تأکید بر ضرورت آزادی افراد از مداخلات خودسرانه در زندگی خصوصی و خانوادگی، تأکید بر ممنوعیت بازکردن و تفتیش مکاتبات بین افراد، آزادی سفر و اقامت و حق ترک کشور برای افراد، برابری مرد و زن در عقد زناشویی و انحلال آن، آزادی عقیده و بیان و آزادی اجتماعات و انجمن‌ها و تأکید بر برابری شهروندان در استخدام دولتی و مشارکت آنان در امر حکومت. این است یک فهرست اجمالی از حقوق و آزادی‌هایی که اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ م در فردای جنگ عالم‌گیر دوم به تمام ابنای بشر نوید می‌داد.

با یک نگاه اجمالی در این فهرست پیدا می‌شود که اعلامیه جهانی در زمینه حقوق و آزادی‌های مدنی هم آزادی‌های درجه اول و هم آزادی‌های

<sup>۱</sup> *International Covenant on Civil and Political Rights*

<sup>۲</sup> *International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights*



مکمل را شامل می‌شود و نیز علاوه بر حقوق و آزادی‌های سیاسی — چون حق مشارکت در حکومت، حق ترک تابعیت، حق مهاجرت و حق بازگشت به وطن — مشتمل بر یک رشته حقوق و آزادی‌هایی نیز مانند حق بیمه اجتماعی، حق کار، حق حمایت در برابر بیکاری، حق برخورداری از استراحت و تعطیلات، حق برخورداری از یک سطح زندگی متعادل برای خود و خانواده هر فرد و حق آموزش ابتدایی مجانی و همگانی است. این چند رشته از حقوق و آزادی‌هاست که بعدها با تفصیل و صراحت بیش‌تر در میثاق حقوق مدنی و سیاسی و در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیان شده است. در این دو میثاق حتی از حقوقی سخن در میان آمده است که اصل اعلامیه درباره آن‌ها سکوت نموده، مثل حق ملت‌ها برای تصمیم‌گیری در امور خود و حق آزادی ملت‌ها در بهره‌برداری از منابع ثروت طبیعی و یا ممنوعیت زندانی کردن افراد به علت عجز از ایفای تعهدات قراردادی که در اعلامیه نبود ولی در میثاق حقوق مدنی و سیاسی ذکر شده است، برعکس حق تملک و منع اقدام خودسرانه برای سلب مالکیت از افراد که در اعلامیه بود ولی میثاق‌ها درباره آن سکوت نموده‌اند.

### تحلیلی از حقوق جهانی بشر

در تحلیل مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد مرتبط با آن توجه به چند نکته زیر در خور اهمیت به نظر می‌رسد:

۱] حقوق و آزادی‌های ذکر شده در این اسناد نوعاً — و به جز در موارد خاص — مطلق و نامحدود نیستند. ماده ۲۹ اعلامیه تصریح دارد بر این که افراد در اعمال حقوق و آزادی‌های خود مشمول محدودیت‌های قانونی خواهند بود اما این محدودیت‌های قانونی را «منحصراً به منظور تأمین شناسایی و احترام لازم به حقوق و آزادی‌های دیگران و رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در یک جامعه دموکراتیک»

ممکن است برقرار کرد. پس به صرف این که قانونی بیاید و در یکی از کشورهای عضو سازمان ملل متحد محدودیت‌هایی برای حقوق و آزادی‌ها قائل شود آن محدودیت‌ها در نظر حقوق بین‌الملل مشروع و مجاز تلقی نمی‌شود، مگر آن که وضع محدودیت فقط به یکی از سه جهت: ۱) حفظ حقوق دیگران، ۲) مقتضیات اخلاقی، ۳) نظم و رفاه عمومی ضروری تشخیص داده شود. معیار در تحقق هر یک از این سه ضرورت هم موازین مورد قبول «یک جامعه دموکراتیک» است. بنابراین باید گفت که مرزهای حقوق بشر کاملاً مشخص است. مثلاً حق آزادی بیان به آن معنی نیست که هر کس بتواند بی‌محابا در مقام تعرض به دیگران برآید و زندگی و آبروی آنان را دست‌خوش هتاک‌ها قرار دهد، یا در جریان یک محاکمه بخواهد تهاجم مطبوعاتی بر ضد یکی از طرفین دعوی راه بیندازد. محدودیت در اعمال این حقوق هست اما محدودیت برای مرزبندی میان یک حق با حقی دیگر (عمومی یا خصوصی) است و برای آن نیست که بهانه‌ای باشد تا به استناد آن بخواهند اصل حق را از بین ببرند.

۲ در مورد برخی از حقوق هم اصلاً محدودیتی جایز نیست. مثلاً جمله اول مقدمه اعلامیه جهانی از «شناسایی کرامت ذاتی» انسان‌ها سخن می‌گوید و ماده اول آن اعلامیه برابری انسان‌ها را از لحاظ «کرامت و حقوق» مورد تأکید قرار می‌دهد. کرامت که در مواردی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران — از جمله اصل دوم (بند ۶) و اصل سی و نهم — آمده، یک کلمه قرآنی است، معادل درست و گویای واژه انگلیسی *dignity* که مکرر در متون اسناد حقوق بشر و نیز در ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر اسلامی (مصوب ۵ اوت سال ۱۹۹۰ م، قاهره) به کار رفته است. این حرمت و کرامت انسانی حقی مطلق و خدشه‌ناپذیر است که تجاوز به آن را به هیچ‌رو — نه به نام نظم عمومی و نه به هیچ بهانه دیگر — نمی‌توان جایز دانست. حق زندگی استثنا بردار است چنان که کشتن کسی در حالت دفاع مشروع موجب مسئولیت نمی‌شود

اما حق حرمت انسان استثنا نمی‌پذیرد و تجاوز به آن در هیچ حالتی روا نیست. آدم‌کشی در جنگ مجاز شناخته می‌شود اما شکنجه کردن او چنان نیست. در ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است:

هیچ کس را نمی‌توان شکنجه داد و رفتار یا مجازاتی ظالمانه، غیر انسانی یا اهانت‌آمیز با او روا داشت.<sup>۱</sup>

از دیدگاه اسلام حرمت و کرامت انسانی تجلی اراده حق تعالی است و از همین رو اصل سی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد:

هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

اصل سی و نهم قانون اساسی در مقام تأکید بیش‌تر بر اصل بالا شکنجه را «به هر صورت که باشد» یعنی مستقیم یا غیرمستقیم و اعم از شکنجه جسمی و روانی محکوم شناخته است اما در قانون جزای ایران این اطلاق نادیده گرفته شده و تحقق شکنجه ظاهراً به موارد آزارهای جسمی محدود گشته است.

۳ باز برمی‌گردیم به محدودیت‌هایی که اعلامیه جهانی حقوق بشر آن‌ها را مجاز دانسته است. در مورد این محدودیت‌ها نوعاً شرط شده است که «خودسرانه»<sup>۲</sup> نباشد (به عنوان مثال می‌توان از ماده ۹ راجع به بازداشت، حبس یا تبعید «خودسرانه» افراد، ماده ۱۲ مربوط به منع «مداخله خودسرانه» در زندگی خصوصی و ماده ۱۵ در خصوص محروم ساختن «خودسرانه»

<sup>1</sup> No one shall be subjected to torture or to cruel, inhuman or degrading treatment or punishment.

<sup>2</sup> arbitrary

افراد از حق تابعیت یاد کرد). اما وصف «خودسرانه» چه معنی دارد زیاد روشن نیست. مراجعه به صورت مجلس کارهای مقدماتی تهیه اعلامیه معلوم می‌دارد که مراد تدوین کنندگان آن از «خودسرانه» بودن غیر عادلانه و ناموجه بودن امری است اگر چه قانون کشور آن را اجازه داده باشد. این توضیح البته تا حدی راه‌نمای فهم مطلب هست اما برای حل مشکل ناشی از ابهام لفظ کفایت نمی‌کند و از همین رو در مقاوله‌نامه‌هایی که به تاریخی مؤخر یعنی پس از اعلامیه جهانی تنظیم گردیده‌اند کوشش شده است تا اوضاع و احوالی که برقراری محدودیت را مجاز می‌گرداند به نحوی روشن‌تر و مشخص‌تر بیان شود. مثلاً میثاق مدنی و سیاسی در مواد مختلف و از جمله در ماده ۲۲، و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در ماده ۱۱، راجع به حق آزادی اجتماعات مسألت آمیز مقرر می‌دارند که هیچ محدودیتی در اعمال این حق ممکن نخواهد بود مگر آن مقدار محدودیت که به حکم قانون در یک جامعه دموکراتیک، به لحاظ امنیت یا حفاظت ملی، و با منظور جلوگیری از اغتشاش و وقوع جرم یا حفظ بهداشت عمومی یا اخلاق یا حقوق و آزادی‌های دیگران لازم باشد. خلاصه آن که محدودیت امری استثنایی است و برقراری آن باید با حسن نیت توأم باشد و بار اثبات در هر حال بر عهده کسی است که به استثنا استناد می‌کند. به عبارت روشن‌تر، اصل حق باید رعایت شود تا آنگاه که لزوم استثنا و شرایط اعمال آن به اثبات برسد. در این زمینه لازم می‌دانیم به ماده ۴ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز اشاره کنیم که مقرر می‌دارد: محدودیت‌هایی که به موجب قانون برقرار می‌شود «فقط تا حدودی که با ماهیت این حقوق سازگار و منظور آن منحصرأ توسعه رفاه عامه در یک جامعه دموکراتیک باشد» مجاز می‌تواند بود.

۴] بسیاری از اصول و مبانی مقرر در حقوق بشر ناظر بر محدود کردن مداخلات عوامل اقتدارات عمومی در حوزه استقلال فردی و جلوگیری

از درازدستی‌های دولت است. پس این مقررات جنبه منفی و سلبی دارد، یعنی از دولت می‌خواهد که کارهایی را نکند. انتظار حقوق بشر در آغاز امر همین بود و بس، اما اندک اندک رویکرد آن تغییر جهت داد. حالا دیگر حقوق بشر به این انتظار سلبی اکتفا نمی‌کند و از دولت می‌خواهد گذشته از کارهایی که نباید بکند کارهایی را هم بکند. این رویکرد ایجابی یا توقع دخالت فعالانه دولت به نفع حقوق بشر مخصوصاً در تفسیرهای تازه از مقررات اسناد بین‌المللی حقوق بشر انعکاس پیدا کرده است. مثلاً تفسیر اولیه نمایندگان دولت‌ها از مقررات ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هر کس حق دارد کار کند، و شغل خود را آزادانه برگزیند...» (و نیز مقررات ماده ۶ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در همین زمینه) آن بود که باید فرصت کار کردن و آزادی انتخاب شغل در قلمرو هر دولت برای شهروندان فراهم باشد و دولت نباید موانع یا محدودیت‌هایی در این زمینه ایجاد کند و حال آن که تفسیرهای تازه‌تر، همین مقررات را متضمن تعهدی از سوی دولت می‌دانند که باید زمینه تأمین شغل برای افراد را فراهم آورد. یک مثال دیگر از رویکردهای تازه در تفسیر مقررات اسناد حقوق بشر ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی است که می‌گوید هر یک از کشورها متعهد است که حقوق شناخته شده در این میثاق را برای همه افراد که در قلمرو آن کشور زندگی می‌کنند محترم بشمارد و تضمین بکند. «۱۹» مقصود از «محترم شمردن»<sup>۱</sup> ظاهراً همین است که دولت از دست‌اندازی به آن حقوق خودداری نماید، بنابراین هر عملی، یا خودداری از عملی، که از سوی مصادر دولتی و مأمورین به خدمات عمومی صورت گیرد و ناقض حقوق مذکور باشد موجب مسئولیت بین‌المللی دولت خواهد بود. در این معنی مسئولیت دولت محدود می‌شود به اعمال خلافی که از خود دولت و یا وابستگان آن سر بزنند. اما در تفسیرهای تازه به این حد قناعت نمی‌شود و گفته می‌شود

<sup>۱</sup> to respect

تعهد تضمین<sup>۱</sup> حقوق از سوی دولت چیزی افزون بر تعهد محترم شمردن حقوق است و دلالت دارد بر این که دولت حتی ممکن است در مورد تجاوززاتی نیز که از ناحیه افرادی غیر از متصدیان و کارمندان دولتی صورت گیرد مسؤول شناخته شود. مثلاً اگر فردی یا محفلی که منتسب به دولت هم نیست کسی را بازداشت و شکنجه کند یا زندگی او را مورد تعرض و اهانت قرار دهد یا در استخدام کارمند به سبب مذهب و نژاد تبعیض قائل شود موجب مسؤولیت بین المللی دولت می‌گردد؛ چه دولت مکلف است قوانین لازم را در اجرای تعهداتی که برای احترام و تأمین این حقوق ضرورت دارد به تصویب برساند و به موقع اجرا بگذارد.

به علاوه گفته می‌شود که تعهد دولت در تضمین این حقوق تعهدی مطلق<sup>۲</sup> و فوری<sup>۳</sup> است، به این معنی که آنچه در ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی ذکر شده اولاً مقید به امکانات مالی یا اجرایی دولت‌ها نیست و ثانیاً جنبه تدریجی ندارد. اگر گفته می‌شد که مثلاً دولت‌ها حتی الامکان در تأمین این حقوق خواهند کوشید یا گام‌های لازم را در این زمینه بر خواهند داشت این تعهد جنبه دیگری پیدا می‌کرد و می‌شد گفت که دولت‌ها فرصت کافی برای تجهیز و تدارک زمینه اجرای تعهد خود را خواهند داشت، اما متن حاضر اجازه نمی‌دهد که دولت‌ها در نقض این حقوق به معاذیری چون عدم آمادگی و لزوم اتخاذ سیاست گام به گام متوسل گردند. <۲۰>

۵ تاکنون درباره اعلامیه جهانی حقوق بشر کم و درباره میثاق‌های آن کمتر سخن گفته شده است. میثاق‌ها به این لحاظ که به تصویب قوه مقننه ایران رسیده و از دیدگاه محاکم دادگستری جزو قوانین لازم‌الاتباع ملی درآمده است اهمیت خاص دارند. با این همه تاکنون دیده نشده است که در آرای دادگاه‌ها، یا حتی در مباحثاتی که در پیرامون آن آرا جریان دارد،

<sup>۱</sup> to ensure<sup>۲</sup> absolute<sup>۳</sup> immediate

به مفاد این میثاق‌ها اشاره شود. مثلاً میثاق حقوق مدنی و سیاسی پس از منع صریح «آزار و شکنجه یا مجازات‌ها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا ترذیلی» از «حق آزادی و امنیت شخصی» سخن می‌گوید و تصریح می‌کند: «هرکس دستگیر می‌شود باید در موقع دستگیر شدن از جهات (علل) آن مطلع شود». زندانی را باید در «اسرع وقت در محضر دادرس» حاضر کنند و او «باید در مدت معقولی دادرسی یا آزاد شود». «بازداشت و زندانی نمودن اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قاعده کلی باشد.» «در باره کلیه افرادی که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.» میثاق می‌گوید که متهمین جز در موارد استثنایی باید از محکومین، و صغار از بزرگ سالان، جدا نگاه‌داری شوند. هدف اساسی زندان باید «اصلاح و اعاده حیثیت اجتماعی زندانیان باشد». متهم به ارتکاب جرم باید «بی‌گناه فرض شود» تا آنگاه که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز گردد.

میثاق تأکید می‌کند که متهم باید «در اسرع وقت و به زبانی که او بفهمد» از نوع و علت اتهام خود آگاه گردد و وقت و تسهیلات لازم برای دفاع و ارتباط با وکیل منتخب خود را داشته باشد و قضاوت درباره او «بدون تأخیر غیرموجه» انجام شود. «شرافت و حیثیت» هیچ‌کس نباید مورد تعرض قرار گیرد. «هرکس حق آزادی فکر و وجدان و مذهب دارد.» «آزادی ابراز مذهب یا معتقدات را نمی‌توان تابع محدودیت‌هایی نمود مگر آنچه به موجب قانون پیش‌بینی شده و برای حمایت از امنیت، نظم، سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادی‌های اساسی دیگران ضرورت داشته باشد.» «هیچ‌کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.» و ده‌ها مقررات دیگر از این دست که با مطالب مورد بحث روزانه در مطبوعات این کشور یعنی مشکلاتی که هم‌اکنون جامعه ما با آن دست به‌گریبان است ارتباط دارد ولی کمتر دیده می‌شود که کسی، از موافق و مخالف، یادی از آن‌ها بکند و لزوم التزام به آن‌ها را متذکر شود. <۱۱>

## سه اصل اساسی در حقوق بشر

از یک نظر کلی می‌توان گفت که محتوای اعلامیه جهانی حقوق و آزادی‌های بشر بر سه اصل زیر استوار است یا به تعبیر دیگر سه پیام زیر را می‌خواهد برساند:

- الف) تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. این اصل در همان ماده اول اعلامیه تثبیت گردیده است.
- ب) حقوق و آزادی‌های یاد شده در این اعلامیه همه افراد را، بدون هیچ‌گونه تمایز و تبعیض، شامل می‌شود (ماده ۲).
- ج) نظام اجتماعی و بین‌المللی مطلوب نظامی است که عهده‌دار تأمین و عملی گردانیدن حقوق و آزادی‌های مقرر در این اعلامیه باشد و هر کس حق دارد که برقراری چنان نظامی را خواستار شود (ماده ۲۸).

## مشکلات حقوق بشر

مسئله حقوق بشر را می‌توان مهم‌ترین تحول حقوق بین‌الملل در قرن بیستم تلقی کرد. با بسط و توسعه این زمینه نگرش سنتی درباره حاکمیت دولت‌ها دست خوش تحولی عظیم گردیده و این توهم که دولت به اتکای حاکمیت ملی می‌تواند با اتباع خود هرگونه که بخواهد رفتار کند از میان برخاسته است. اینک سرنوشت انسان‌ها با هم گره خورده است. ماجرای که برآدمی‌زادی، در هر کجا که باشد، می‌گذرد یک مسئله بین‌المللی تلقی می‌شود. اما دو مشکل عملی عمده در این باب وجود دارد:

اول آن که حقوق بشر در جریان مخاصمات سیاسی بین‌المللی مورد سوء استفاده فراوان قرار گرفته و قدرت‌های بزرگ جهانی در حالی که خود محابایی در نقض حقوق بشر ندارند آن را برای مقاصد سیاسی در برابر دیگران به کار می‌گیرند.

دوم آن که هنوز مرجعی برای تظلم دولت‌ها وجود ندارد. وقتی حقوق تبعه دولتی در داخل قلمرو آن دولت مورد تجاوز قرار می‌گیرد معلوم نیست که او



باید به کجا شکایت برد. هنوز جوّ قضایی بین المللی آمادگی کامل ندارد که شکایت‌های افراد را علیه دولت متبوع آن‌ها بپذیرد و هنوز در این گونه موارد جز از راه بسیج افکار عمومی و فشارهایی که به وسیله سازمان‌های غیردولتی بر دولت متجاوز وارد آید کاری نمی‌توان کرد. تأسیس دادگاه اروپایی حقوق بشر را شاید بتوان استثنایی برای این اصل کلی تلقی کرد و ما در فصل پایانی کتاب حاضر در این باره توضیح بیش‌تری خواهیم آورد.

### حکومت بر معیارهای ملی

به رغم کمبودهایی که در بالا به آن اشاره کردیم دو نکته اساسی را می‌توان در تحولات حقوق بشر قرن بیستم مورد توجه قرار داد:

الف) معامله‌ای که دولت با اتباع خود می‌کند دیگر مانند گذشته مورد بی‌اعتنایی دیگران نیست و چنین نیست که حقوق بین‌الملل خود را در این زمینه کاملاً بی‌طرف و بیگانه احساس کند.

ب) یک معیار بین‌المللی در بالای سطح معیارهای ملی وجود دارد که رفتار دولت‌ها در داخل قلمرو حاکمیت با آن معیار سنجیده می‌شود. این معیار جهانی بر معیارهای داخلی و حتی بر قوانین اساسی هر یک از دولت‌ها تفوق و حکومت دارد.

به تعبیر یکی از صاحب‌نظران بزرگ حقوق بین‌الملل، اعلامیه جهانی حقوق و اسناد مرتبط با آن توانسته است که حقوق ذاتی و جدایی‌ناپذیر فرد را از حوزه مناقشه‌پذیر قانون طبیعی به حوزه مطمئن و غیرقابل مناقشه حقوق موضوعه منتقل سازد. <۲۲> و چنین است که در مقدمه اعلامیه مفاد آن را «معیار مشترکی برای همه مردمان و همه ملت‌ها» توصیف کرده‌اند. <۲۳>

کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در سخنانی که به مناسبت آخرین اجلاس کمیسیون حقوق بشر در قرن بیستم گفت تأکید کرد:

کمیسیون می‌تواند با افتخار اعلام کند که معمار ساختار بین‌المللی

حقوقی است که ما امروز داریم... بگذارید صریح بگوییم هرچند سازمان ملل از دولت‌های عضو تشکیل شده است ولی حقوق و اهداف ملل متحد که ملل متحد برای حمایت از آن‌ها ایجاد شده حقوق ملت‌هاست و تا وقتی من دبیر کل هستم سازمان ملل نهادی خواهد بود که حقوق بشر را همواره در مرکز فعالیت‌های خود قرار خواهد داد. هیچ دولتی حق نخواهد داشت برای نقض حقوق و آزادی‌های اساسی ملت خویش خود را پشت حاکمیت ملی مخفی نماید. <۲۲>

### ویژگی‌های حقوق بشر

چنان که در جای خود آورده‌ایم حق به طور کلی در مقابل تکلیف است و در برابر هر صاحب حقی مکلف یا مکلفینی هستند. معمولاً هر حق و تکلیفی یا بر اثر یک عمل قاصدانه و ارادی به وجود می‌آید و یا یک اتفاق، بدون قصد و به ناخواست، آن را به وجود می‌آورد. مثلاً حق مستأجر بر مال مورد اجاره از عقد اجاره، که یک عمل ارادی و قاصدانه است، حاصل می‌شود و حق مصدوم برای مطالبه خسارت در یک تصادف رانندگی از حادثه‌ای ناخواسته پدید می‌آید. اما حقوق بشر نه حاصل قصد و اراده است و نه نیازمند وقوع حادثه و اتفاقی است. این حقوق ذاتی آدمی زاده است و در سرتاسر دوران زندگی با او همراه است. افراد یا گروه‌های بشری صاحبان این حقوق هستند و تکلیفی که در تقابل با این حقوق وجود دارد بر عهده دولت است.

در مورد حقوق عادی اگر اختلافی در میان مردم پیش آید دولت تکلیفی ندارد جز این که خود بی طرف بماند و وسایل احقاق حق را فراهم آورد، یعنی یک سازمان دادگستری کارآمد با قضات صلاحیت‌دار و بی طرف ایجاد کند و حال آن که در مورد حقوق بشر دولت بی طرف نیست بلکه خود طرف دعوی است. از دولت خواسته می‌شود تا کاری را که نمی‌کرده است بکند یا کاری را که می‌کرده است موقوف دارد و نکند. در این صورت مسئله آن نیست که قدرت انحصاری جامعه که در دست دولت است علیه

قانون شکنان تجهیز شود، مسئله محدود کردن آن قدرت است — محدود کردن آن با یک نوع قواعد برتر. حتی گاهی مسئله این است که آن قدرت انحصاری علیه خود دولت به کار گرفته شود و اگر مراجعی از درون جامعه نتواند کاری صورت دهند پای حقوق بین الملل در میان کشیده می شود. حقوق بشر با باز کردن راه برای مداخلات بین المللی فرد را به سطح دولت ارتقا داده و حقوق بین الملل را بر آن داشته است که فرد را، به عنوان دارنده حق، در قلمرو خود راه دهد و این تحول کاملاً تازه‌ای است که در نیمه دوم قرن بیستم به وقوع پیوسته است. از یک سو دولت متبوع فرد است و نفس تابعیت تکالیفی را بر فرد تحمیل می کند و از سوی دیگر فرد حقوقی دارد و دولت مکلف به رعایت آن‌هاست.

در معاهدات مربوط به حقوق بشر نیز وضع خاصی وجود دارد. معاهده را دولت امضا می کند اما دولت خود منافی در آن ندارد. هر دو طرف معاهده یک مقصود را دنبال می کنند که همان اصل موضوع معاهده — حقوق بشر — است. به عبارت روشن تر در اینجا اصول مربوط به قراردادهای معمولی مطرح نیست که موازنه میان دو طرف ملحوظ باشد و حقوق و تعهدات طرفین جنبه تقابل داشته باشد و تعهد یک طرف علت تعهد طرف دیگر به شمار آید.

### حکومت قانون

از اصول عمده حقوق بشر تأکید بر مسئله حکومت قانون است. در یک جامعه مدنی قانون است که باید حکومت کند اما جوامع مختلف اند و قوانین داخلی کشورها، اگر چه در بسیاری جهات با هم سازگاری دارند، در برخی جهات دیگر چنان نیستند. مقررات قوانین مختلف در باب حقوق عادی و وسایل پشتیبانی از آن، گاهی به لحاظ مبانی و گاهی به لحاظ صورت، تفاوت‌های روشنی با هم دارند. ممکن است قانونی تجاوز به ملک غیر را امری مدنی تلقی کند و احکام آن را تحت عنوان «غصب» بیاورد. قانونی دیگر ممکن است آن را از مقوله جرم بداند و جنبه کیفری برای آن قائل شود.

این تفاوت‌ها مهم نیست. مهم این است که حقوق مورد حمایت قانون باشد و هر اختلافی درباره آن‌ها از طریق دادگاه‌های صلاحیت‌دار و بی طرف رسیدگی شود، و آیین رسیدگی با موازین عدل و انصاف و رعایت برابری در میان طرف‌های متخاصم سازگار باشد و قضاوت به استناد قوانین صریح و روشن، که پیش از وقوع امر تدوین گردیده و به اطلاع عموم رسانیده شده باشد، انجام گیرد و دادگاه‌ها از هرگونه فشار خارجی درامان باشند. این است اصول عمده حکومت قانون.

### منتقدان حقوق بشر از برک تا سولژنیتسین

ماده ۴ اعلامیه ۱۷۸۹م حقوق بشر و شهروند فرانسه حقوق بشر را با حقوق طبیعی پیوند زده است. مخالفان عمده حقوق بشر در آن روزگار دو گروه بودند: گروهی لیبرال محافظه کار مانند برک که حقوق بشر محصول انقلاب فرانسه را با تصویری که خود از حقوق طبیعی داشت سازگار نمی یافت، و گروهی اثبات‌گرا چون بنتام که اصلاً منکر وجود چیزی به نام قانون طبیعت و حقوق طبیعی بود. ما چون بارها در این زمینه بحث کرده‌ایم گمان می‌کنیم که خوانندگان با مبنای مخالفت دسته دوم آشنا هستند و تنها به مختصری درباره دیدگاه برک و پیروان محافظه کار او می‌پردازیم:

به نظر برک حقوق طبیعی تنها این حق را به آدمی زاد می‌دهد که از یک حکومت خوب برخوردار باشد نه آن که بخواهد در امور دولت مداخله و مشارکت بنماید. حقوق طبیعی مقتضی آن است که انسان از طریق قانون و رهنمودهای آن به سعادت قصوی که پیروزی تقوی بر شهوات است دست یابد. برک مدعی است که انقلاب فرانسه از این راه منحرف شده و کوشیده است تا از نهادهای عمومی قدسیت زدایی کند. این انقلاب پادشاه را صرفاً به مردی در ردیف دیگر مردان و ملکه را به زنی در عداد دیگر زنان فرو کاسته است. <۲۵>

مخالفان محافظه کار دیگر نیز چون دومستر انقلاب فرانسه رالین و نفرین

الهی می دانستند که مردم به پادافره گناهان خود بدان گرفتار شده اند. <۲۶>  
از مخالفان حقوق بشر در زمان های اخیر آلکساندر سولژنیتسین را می توان  
نام برد که به همین خانواده منتقدان محافظه کار تعلق دارد. سولژنیتسین  
یک حکومت سلطنتی مبتنی بر حقوق الهی را بر حکومتی ضد دین یا بی دین،  
چه غربی و چه شرقی، ترجیح می نهد. انتقاد او روی در گذشته دارد. از  
نظر او عصر طلایی حکومت همان دوران تزاری روسیه بود — روسیه پیش  
از پتر کبیر، روسیه ای که وفاداری خود را به کلیسای ارتدکس حفظ کرده  
و ایمان ارتدکسی خود را در اندیشه و اخلاق از دست نداده بود، روسیه ای  
که به سلامت زندگی می اندیشید و نه به توفیق در امور مادی. در آن زمان  
آرمان مردم روسیه ثروت و شهرت نبود. روسیه هنوز به ارزش های غرب  
سرفروود نیآورده و به زرق و برق زندگی دل نبسته بود. ایمان تنها نیرویی بود  
که جامعه را به هم پیوند می داد و یک پارچگی آن را حفظ می کرد. در  
شهرها زن کار نمی کرد و پدر خانواده گذران معیشت خانه ای را با پنج یا  
هفت سرعائله برعهده داشت. هر کس آزاد بود که چه کار بکند، کجا برود.  
سولژنیتسین در ماتم بهشت گم شده خویش است، ندبه سر می دهد که چرا این  
جامعه طیب و طاهر که به یمن ایمان ارتدکسی سر به یوغ اجانب فرو نمی آورد  
به دست پتر کبیر به تباهی افتاد. روسیه پس از پتر زندگی مذهبی را  
فدای پیشرفت مادی و ملاحظات اقتصادی کرد و از آن زمان که مذهب را  
فرو گذاشت کارش به بیچارگی کشید. سکولاریزم از نظرگاه سولژنیتسین  
آفتی بزرگ بود که روسیه را فراگرفت، سوغات غرب بود که مثل خوره  
به جان جامعه افتاد و آن را از اندرون خورد و به پوکی و تلاشی کشانید. <۲۷>  
آیزایا برلین آلکساندر سولژنیتسین را از شمار «کهنه اندیشان قرن هفدهم»  
می شناسد که به ضدیت با برنامه های تجدید طلبانه پتر کبیر و اصلاحات  
کلیسا برخاستند. برلین می گوید: سولژنیتسین یک میهن پرست روس است  
که کمونیسم را شیطان می داند و معتقد است که این کفر دهشتناک باید  
ریشه کن گردد و از عرصه زمین محو شود. <۲۸>

### مارکس و انتقادهای او

از برک و بنتام و هواداران و پیروان آنها که بگذریم نامورترین منتقدان حقوق بشر در نسل پس از انقلاب کبیر فرانسه کارل مارکس بود. او در رساله‌ای به نام مسئلهٔ یهود در سال ۱۸۴۴ م این پرسش را پیش کشید که آیا اعلامیهٔ حقوق بشر خواهد توانست راه‌گشای مشکل یهودیان باشد و آنان را از رنج تبعیضی که در معرض آن قرار دارند برهاند؟ پاسخ مارکس به این سؤال منفی است. او می‌گوید: این به اصطلاح «حقوق بشر» برای مردمی خود محور و بریده از جامعه خوب است. انقلاب کبیر فرانسه از انسان تصویر موجودی خود خواه و جدا افتاده به دست می‌دهد که محرکی جز هوس‌ها و منافع شخصی ندارد. از دیدگاه مارکس این نه حقوق شهروند بلکه حقوق بورژواست. رهایی راستین آن است که ابعاد وجود آدمی را گسترده‌تر گرداند و شهروند را از شخصیتی سرشار از غنای معنویت و اخلاق برخوردار سازد.

این آموزه را بعدها (۱۸۴۷ م) مارکس در مانیفست حزب کمونیست شرح و بسط داد. متفکران مارکسیستی نیز در پیروی از او حقوق بشر را ابزاری برای جهانی کردن ارزش‌های سرمایه‌داری و نادیده گرفتن مسؤولیت‌های اجتماعی تلقی کردند.

کارل مارکس با همهٔ انتقادهایی که از حقوق بشر داشت، برخلاف بنتام، با واقع‌بینی تمام توجه روسو را به حق آموزش و مسکن و کار شهروندان می‌ستود. این چیزها که در زمان‌های متأخر به عنوان نسل دوم و سوم اعلامیهٔ حقوق بشر شناخته شد رونق و شکوفایی خود را تا حد زیادی مرهون کوشش‌های سوسیالیست‌ها و ثمرهٔ الهام از تعالیم آنهاست. اما آن قسمت از حقوق بشر که به آزادی‌های فردی اختصاص دارد همواره مورد طعن و لعن پیروان مارکس قرار داشت. از نظرگاه مارکسیست‌ها دولت هیچ‌گاه بی‌طرف نیست، نه دولت سوسیالیستی و نه دولت کاپیتالیستی. دولت سوسیالیستی خیر جامعه را دنبال می‌کند و حقوق و آزادی‌های فردی

نباید مانعی در این راه به وجود آورد. لنین آزادی بیان را دسیسه‌ای برای در اختیار گرفتن ابزار تبلیغات از سوی سرمایه‌داران توصیف می‌کرد و می‌گفت که کاپیتالیست‌ها از شعار آزادی جز این نمی‌خواهند که داراها را دارا تر و نادارها را نادارتر گردانند. <۲۹>

### انتقادهای تازه‌تر

آیا حقوق بشر یک مفهوم غربی است که غرب می‌خواهد بدان وسیله معیارهای خود را بر همه جهان تحمیل کند؟ آیا فعالیت‌هایی که در این زمینه می‌شود اشکال و صور مختلف همان جریان کلنیالیسم و امپریالیسم فرهنگی، حقوقی و سیاسی است که در لباس مبدل و در قیافه معصومانه تر و حق به جانب‌تری به میدان می‌آید؟

عجب است که هواداران مکتب امریکایی موسوم به «مطالعات انتقادی حقوقی»<sup>۱</sup> نیز در زمره مخالفان و منتقدان حقوق بشر هستند. مخالفت این مکتب با حقوق بشر از آنجاست که ساختار حقوق بشر ثمره و برآمد مفهوم لیبرال قانون است که بی‌طرفی و عینیت و عقلانیت را عناصر اصلی آن می‌داند. مکتب جدید مطالعات انتقادی حقوق این مفهوم را قبول ندارد و مانند مارکسیست‌ها بر آن است که گول بی‌طرفی ظاهر قانون را نباید خورد. این بی‌طرفی ظاهری ماسکی است که باطن را از نظرها پنهان می‌دارد. در واقع آنچه در ورای این بی‌طرف‌نمایی‌ها صورت می‌گیرد حفظ منافع حاکمان و توجیه نابرابری‌ها و جلوگیری از برهم خوردن وضع موجود (استاتسکو)<sup>۲</sup> است. هواداران این مکتب می‌گویند که اولاً حقوق بشر پایش به یک جا بند نیست و فاقد ثبات<sup>۳</sup> است و ثانیاً نتیجه‌ای را که مدعی آن است حاصل نمی‌کند. مباحثات مربوط به حقوق بشر اذهان را به یک مشت مسائل انتزاعی فاقد محتوی مشغول می‌دارد و نیروهای ترقی خواه اجتماع را از

<sup>۱</sup> Critical Legal Studies

<sup>۲</sup> status quo

<sup>۳</sup> unstable

حرکت مانع می‌شود و جلو پیشرفت را می‌گیرد. این بدگمانی‌ها البته از همان آغاز کار وجود داشته و متأسفانه عملکرد داعیان حقوق بشر نیز طوری نبوده است که کمکی در رفع آن‌ها بکند. اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای هوادار آن، معروف به پشت پرده آهنین، و نیز سران بسیاری از کشورهای افریقایی و آسیایی بارها سوء ظن خود را در باره مقاصد سیاسی غرب که زیر نقاب هواداری از حقوق بشر دنبال می‌شود برملا کردند. ایران، حتی در دوران حکومت شاه، ناراحتی خود را از این باب پنهان نمی‌داشت. فریدون هویدا برادر امیرعباس هویدا که سفیر ایران در سازمان ملل بود در مقاله‌ای که در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۷۷ م در روزنامه نیویورک تایمز به چاپ رسید شکایت می‌کرد: آیا معقول است که سازمان ملل از کشورهای در حال رشد متوقع باشد که معیارهای بالای شما (غربیان) را یک شبه اعمال کند؟ آنجاها مردم درگیر مشکلات غذا، مدرسه، بهداشت و کار هستند! <۲> منظور فریدون هویدا این بود که غرب، و به ویژه امریکا، نباید روی تخلفاتی که در ایران از معیارهای حقوق بشر صورت می‌گیرد حساسیت به خرج دهد. متأسفانه این نگرش پیش از انقلاب در ایران که برای توجیه یک حکومت خودکامه مطرح شده بود پس از انقلاب نیز — با شدتی بیش‌تر — ادامه پیدا کرد و تفوه به حقوق بشر از سوی برخی از گروه‌های چپ و راست به مثابه فحش و ناسزا تلقی شد. آن جمله دوم که از مقاله فریدون هویدا نقل کردیم در واقع زبان حال همه کشورهای در حال توسعه است. در بسیاری از این کشورها نظام‌های غیر دموکراتیک و سرکوبگر حکومت می‌کنند که انتقاد از رواج خشونت و شکنجه و خفقان و بی‌قانونی در قلمرو حکومت خود را بر نمی‌تابند و گزارش‌هایی از این مقوله را که در جهان انتشار می‌یابد ناروا و مغرضانه می‌خوانند.

### نگرش ابزاری به حقوق بشر

در دوران جنگ سرد، جهان به اصطلاح «آزاد» دنیای کمونیستی را به اتهام



تجاوز به حقوق بشر زیر سؤال گرفت و کم کم حقوق بشر به پیراهن عثمانی در دست سیاست خارجی امریکا مبدل گردید. حتی کندی گفت صلح در تحلیل نهایی یکی از موضوعات حقوق بشر است زیرا که حقوق بشر غیر قابل تجزیه است. جنگ ویتنام سبب شد که امریکا مدتی نتواند زیاد سنگ حقوق بشر را به سینه بزند. از سال ۱۹۷۳ م که قوای امریکا ویتنام را رها کردند دوباره وزارت خارجه آن کشور موضوع حقوق بشر را علم کرد و کیسینجر تأکید زیاد بر آن نهاد. کارتر در آغاز کار مخالف آن بود که به دستاویز حقوق بشر در امور کشورهای دیگر مداخله شود و به همین سبب با پیمان هلسینکی هم روی خوش نشان نمی داد ولی به تدریج نظر خود را عوض کرد و وزارت خارجه امریکا مدعی شد که آن کشور نمی تواند به سرنوشت آزادی بی اعتنائی نماید و تکالیف اخلاقی خود را فراموش کند.

### داوری منصفانه

در این که مسئله حقوق بشر به عنوان دستاویزی در جهت اجرای مقاصد سیاسی غرب به کار می رود جای هیچ گونه تردید نیست. غرب آنجا که با مصلحت سیاسی خویش سازگار می یابد بدترین و رسواترین تخلفات حقوق بشر را در کشورهای می یابد بدترین و رسواترین تخلفات و برعکس در کشورهای که نشانی از مقاومت در برابر فشار سیاسی و اقتصادی غرب پیدا می شود از گاه کوهی می سازد و از مسئله حقوق بشر به مثابه پیراهن عثمان سوء استفاده می کند. این واقعیتی است انکارناپذیر، اما آیا واقعاً سوء استفاده غرب از این مسئله تخلفاتی را که در سایر کشورها صورت می گیرد توجیه می تواند کرد؟ و آیا واقعاً عذری که کشورهای در حال توسعه برای ادامه این تخلفات می آورند پذیرفتنی است؟ آیا حقوق بشر با جریان رشد و توسعه منافات دارد؟ آیا معیار ارزش آدمی زاد باید تابع درجه تنعم و رفاه در جوامع مختلف باشد؟ آری می شود این نکته را پذیرفت که تأکید زیاد بر برخی جنبه های حقوق بشر که با معتقدات و سنت های

ریشه‌دار در برخی جوامع وفق نمی‌دهد ممکن است موجب بروز ناراحتی‌ها و هیجان‌های نامطلوب گردد و به آهنگ ملایم و پیشرفت گام به گام این جوامع آسیب رساند. اما این نکته، هر چند به جای خود موجه و معقول، نمی‌تواند بهانه تجویز سرکوبگری‌ها و قلدری‌ها و بی‌اعتنایی‌ها به قانون و ترویج خشونت و اقدامات مطلق‌العنان از سوی حکومت‌ها تلقی شود. اساس فکر حقوق بشر که مشتمل بر حکومت قانون و پای‌بندی به عدالت و حفظ کرامت و حرمت آدمی و مصونیت او از خودسری‌ها و ستم‌گری‌ها و افراط‌کاری‌ها و راه‌ندادن به خشونت و زورگویی و زجر و شکنجه و تأمین مشارکت افراد در زندگی عمومی باشد از پایه‌های تمدن است. سوء استفاده از این هدف‌ها برای نیل به اغراض سیاسی مسئله دیگری است که از ارزش ذاتی آن‌ها چیزی کم نمی‌کند.

خانم رابینسون کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد این سخنان را به مناسبت پنجاهمین سال تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر گفته است:

در این پنجاهمین سالگرد موردی برای جشن گرفتن، تبریک گفتن و خوشحالی کردن وجود ندارد. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که طی این پنجاه سال فعالیت در زمینه حقوق بشر دستاورد قابل توجهی در کم کردن موارد نقض حقوق بشر داشته‌ایم. در همین دهه دو بار شاهد کشتار دسته جمعی علیه صدها هزار افراد انسانی بودیم. تجاوز به عنف به عنوان یک سلاح سیستماتیک در جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد و هیچ اعتنایی به اسناد حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه بین‌المللی نمی‌شود. صدها میلیون نفر در فقر شدید زندگی می‌کنند و از بدی تغذیه، بیماری و فقدان امید به زندگی رنج می‌برند. میلیون‌ها کودک به خاطر نداشتن آب سالم و یا ابتلای به بیماری‌هایی که قابل پیش‌گیری هستند می‌میرند... <۲۱>

آنچه خانم رابینسون گفته است البته واقعیت‌هایی است که انکار نمی‌توان کرد اما تأمل در پیرامون آن ما را به چه نتایجی ممکن است برساند؟ آیا باید

به این نتیجه رسید که حرکت عظیمی که پس از جنگ جهانی دوم به نام حقوق بشر تا کنون استمرار یافته و کوشش‌هایی که برای پیشبرد آن شده همه نقش بر آب بوده است؟ اگر مبارزه با بیدادگری و ظلم و خشونت و تباه‌کاری در سطح جهانی عبث و لغو و بی‌معنی باشد چنین مبارزه‌ای در سطح روابط انفرادی نیز معنایی نخواهد داشت و در آن صورت باید امید از صلاح و رستگاری برداشت و با ابوالعلائی معری هم‌آواز شد که سودای بهبود در کار جهان را خیالی خام می‌داند و هیچ روشنایی در افق سرنوشت بشریت نمی‌بیند.

لَمْ يَقْدِرِ اللَّهُ تَهْذِيْبًا لِعَالَمِنَا      فَلَا تَرَوْمَنِّ لِلْأَقْوَامِ تَهْذِيْبًا

به دنبال همین طرز فکر است که صائب تبریزی عالم را کتابی مغلوط و غیر قابل اصلاح می‌داند و کوشش در این راه را ضایع کردن عمر می‌شمارد:

نسخه مغلوط عالم قابل اصلاح نیست      عمر خود ضایع مکن بر طاق نسیانش گذار

از سوی دیگر نیز هستند کسانی که بر خلاف خانم رایینسون ناکامی‌های حقوق بشر را نادیده می‌گیرند و دشواری‌های دست‌یابی به هدف‌های آن را به حساب نمی‌آورند. آنان حقوق بشر را به مثابه دینی لائیک، گسسته از ماورای طبیعت و فارغ از شعائر و مناسک ادیان شناخته شده عالم تلقی می‌کنند. دینی که ذهن مردم را با اندیشه بهبود وضع در زندگی این جهانی تسکین می‌بخشد و از تلواسه و اضطراب وعد و وعید ادیان آسمانی درباره جهان دیگر فارغ می‌دارد. اصول این دین جدید که انسان را مرکز دایره آفرینش می‌داند همان ارزش‌های انسانی است — چیزی شبیه دین انسانیت<sup>۱</sup> که اوگوست کنت آن را تبلیغ می‌کرد یا دین مدنی<sup>۲</sup> که ژان ژاک روسو درباره آن می‌اندیشید و آخرین فصل کتاب قرارداد اجتماعی خود را به بحث درباره آن اختصاص داده است.

<sup>۱</sup> la religion de l'humanité

<sup>۲</sup> la religion civil

شکی نیست که حقوق بشر در راستای حرکت جوامع به سوی وحدت کلمه در آنچه خیر و سعادت و عزت و شرف انسانیت است پیش می‌رود و این امید را تقویت می‌کند که مگر روزی اینای بشر بر نسخهٔ جامعی از رفتار معقول و زندگی در خور احترام توافق نمایند. تدوین و تنقیح اصول مبتنی بر ارزش‌های اساسی که در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و اسناد مرتبط با آن انعکاس یافته کار آسانی نبود. این ارزش‌ها که از تعالیم ادیان و اندیشه‌های مصلحان و خیرخواهان در طی قرون و اعصار سرچشمه گرفته است اینک با الفاظ و تعبیرات و اصطلاحاتی بیان می‌شود که در مباحثات و مناظرات دو سه قرن اخیر جلا و صیقل پذیرفته و عمق و وسعت زیاد پیدا کرده است. حقوق بشر با ادبیات وسیع خود می‌کوشد تا ساحت عمل و فعالیت ابزارهای سیاسی جامعه را روشن گرداند و قلمروی را در زندگی مدنی که آدمی در درون آن از مداخله‌ها و امر و نهی‌های دیگران در امان تواند بود مشخص سازد. حقوق بشر بر آن است تا امید بهبود حال برای مستضعفان جهان فراهم آورد، نابرابری‌ها را کاستی دهد و برخورداری بیش‌تر از آزادی‌ها را میسر گرداند. خواسته‌های حقوق بشر روز به روز افزون‌تر و دامنهٔ انتظارات و توقعات آن فراخ‌تر می‌گردد. ولی زمان لازم است که این ارزش‌ها چنان که باید و شاید جای خود را در باورها و رفتارها باز کند و در دل‌ها ریشه بدواند. یک اشکال عمدهٔ حقوق بشر آن است که طرف مقابل آن دولت است. بدون رضایت دولت، و بدون اعتقاد و عمل دولت، هیچ پیشرفتی در زمینهٔ حمایت و ترویج حقوق بشر میسر نیست. تکلیف رعایت و اجرای حقوق بشر بر عهدهٔ دولت است و حال آن که دولت خود عامل و مسؤوّل تجاوزها و تخطی‌هاست. گفته‌اند درخواست اجرای حقوق بشر از دولت چنان است که از دیوانه بخواهند حدی برای دیوانگی‌های خود قائل شود. اما این تمثیل اگر دربارهٔ دولت‌های قرون وسطی درست درمی‌آمد در مورد دولت‌های زمانهٔ ما درست نیست. تمثیل مناسب‌تر دربارهٔ دولت‌های این زمان، که دایم از دموکراسی دم می‌زنند و دست کم به زبان و در ظاهر خود را هوادار

حقوق و آزادی‌ها قلمداد می‌کنند، آن است که توصیه‌های حقوق بشر در مورد دولت‌ها را مانند توصیه‌های بهداشتی و ایمنی در مورد افراد در نظر آوریم. همچنان که یک فرد عاقل بالغ نمی‌تواند توصیه‌های بهداشتی و ایمنی را نادیده بگیرد و از به کار بستن آن‌ها تن درزند و شانه خالی کند یک دولت مترقی و مصلحت‌جوی امروزی هم نمی‌تواند درباره حقوق بشر کوتاهی بورزد و از تقید و التزام به موازین آن‌ها گردن بکشد.

این گفتار را با سخنی از آیزایا برلین به پایان می‌بریم که در پاسخ پرسش راجع به نسبی‌گرایی فرهنگی می‌گوید:

در تفاوت‌های میان اقوام و جوامع غلو می‌شود. در همه فرهنگ‌هایی که می‌شناسیم مفهوم نیک و بد و صدق و کذب وجود دارد. مثلاً در همه جوامعی که می‌شناسیم شجاعت از دیرباز ستایش شده است. این ارزش‌ها جهانی است. این امر واقع تجربی مربوط به بشریت است که لایب نیتس حقایق واقعیت<sup>۱</sup> می‌نامد و نه حقایق عقلی<sup>۲</sup>؛ ارزش‌هایی هست که در واقع در میان گروه وسیعی از بشریت و در اکثریت وسیع سرزمین‌ها و موقعیت‌ها، تقریباً در همه ادوار، چه آگاهانه و آشکارا، و چه به گونه‌ای که با حرکات، رفتار و اعمال افراد بیان می‌شود مشترک است...

مفهوم حقوق بشر بر این اعتقاد درست استوار است که مواهبی وجود دارد مانند آزادی، عدالت، جست‌وجوی خوشبختی، صداقت، عشق که به سود همه انسان‌هاست نه فقط به نفع اعضای این یا آن ملیت، مذهب، حرفه یا شخصیت... به نظر من هر فرهنگی که تاکنون وجود داشته این حقوق، یا حد اقلی از آن را پذیرفته است. ممکن است بر سر مرز حقوق توافق نباشد — تا کجاست؟ تا بردگی زرخردان، اعضای قبیله مجاور، یا وحشی‌ها — اما این حقوق وجود دارد و پیش شرطی تجربی است برای نیل به زندگی کامل انسانی. این را همه فرهنگ‌ها شناخته‌اند. <۲۲>

<sup>۱</sup> vérités du fait

<sup>۲</sup> vérités de la raison

## فصل دهم

www.ketabfarsi.com

# سه پیروزی بزرگ

در این گفتار که آخرین فصل کتاب است از سه پیروزی بزرگ حقوق بشر در  
قرنی که گذشت سخن می‌داریم. اول پیروزی در جبهه کهنه‌اندیشی‌هایی که  
به نام دین در سر راه حقوق بشر وجود داشت. دوم پیروزی در زدودن داغ ننگی  
به نام بردگی که از روزگاران دیرین برجبین انسانیت نقش بسته بود. سه دیگر  
پیروزی در نقب زدن بر قلعه سنگباران «حاکمیت» که دولت‌ها را در ارتکاب  
فجایع و مظالم بر شهروندان خود مصونیت می‌بخشید. پس این بخش در واقع  
سه جستار مستقل است که برای احتراز از اطاله کلام، و تقید نویسنده بر این  
که شمار فصل‌ها از یک عشره کامله فراتر نرود، در یک جا گرد آمده است.

www.KetabFarsi.com

